

## پرسش‌هایی که بی پاسخ ماندند!

نادر نورزائی  
 هایدلبرگ، آلمان  
 ۲،۱۰،۲۰۱۲

در مقاله ای از جناب معشوق رحیم "یادداشتی خدمت محترم عالم افتخار" که چندی قبل در این سایت به نشر رسید، انتظار من این بود که جناب عالم افتخار به پرسش‌هایی بسیار دقیق و مربوط به بحث "گوهر اصیل آدمی" که در آنجا مطرح شده بودند پاسخ خواهند داد و این "بحث" به جایی خواهد رسید. ولی متأسفانه جناب عالم افتخار در نوشته‌شان "دمی دیگر با پرسش یا درد" معشوق رحیم "گرامی" نه تنها به هیچ یک از پرسش‌های مطرح پاسخی ندادند، بلکه جناب معشوق رحیم را هم متهم کردند که دچار "عبطه و غیض" شده است! این نوع برخورد را من از آقای افتخار انتظار نداشتم بعد از اینکه به جواب نقد من از کتاب گوهر اصیل آدمی خود در پاسخی "به پیش به سوی" جامعه باز" به سوی آزادی مباحثات علمی" از بحث و مباحثه پیرامون مسائل علمی و فلسفی استقبال نموده بودند.

مباحثه باید در محراق موضوع بحث بماند و گرنه با تداعی آزاد و به حاشیه رفتن نمی‌توانیم بحثی را راه اندازیم. پرسش‌های مطرح شده بسیار مشخص بودند و پاسخی مشخص می‌طلبیدند. در اینجا انتظار من این بود که جناب عالم افتخار تعریف گوهر اصیل آدمی را ارائه می‌کردند که در کتاب‌شان تحت همین نام ارائه نشده است و طوریکه به جواب نقد من نوشته‌اند یک موضوع حسی است نه مفهومی. این در خود مشکلی ندارد، چونکه اکثر اوقات مسائل زیر آستانه‌ای وحسی مطرح می‌شوند ولی تا زمانی که مفهومی نشده‌اند قابل انتقال درست به دیگران نیستند. در اینجا بهتر بود جناب عالم افتخار دقیقین همین جواب را می‌داند که تعریف مفهومی از گوهر اصیل آدمی را تا حال ندارند و فکر می‌کنم موضوع در کل حل می‌شد. و یا اگر درجائی دیگر این گوهر را تعریف کرده‌اند همان تعریف را در پاسخ می‌آوردند. ولی در عوض آقای معشوق رحیم را متهم به سخره گرفتن مولانا نمودند که به باور من بی‌انصافی است و از روحیه بحث آزاد و جامعه آزاد بدور.

قرار معلوم ما هنوز آماده بحث‌های علمی و فلسفی در کل نیستیم و عوض دیالوگ و یا به گفته‌ی درست جناب معشوق رحیم "گفت و گو" به "گفت و شنود" بیشتر علاقه داریم چون از فرهنگی می‌انیم که یکی و عظمی کند و دیگران گوش می‌دهند و به ندرت سئوالی مطرح می‌شود و اکثر اوقات واعظان غیر متعظ‌اند! پرسش‌هایی آقای معشوق رحیم بدون شک ظریف و دقیق بودند که من بعد از خواندن آنها یقین داشتم که اگر به آنها پاسخی داده میشد بحث به جایی می‌رسید ولی متأسفانه که ما هنوز از این نوع بحث ظاهراً هنوز زیاد فاصله داریم.

جناب معشوق رحیم در نوشته خود "سخن پایانی با محترم عالم افتخار" پاسخی منطقی و دور از حاشیه رفتن و متهم نمودن به آقای عالم افتخار داده‌اند که من در کل آنرا درست می‌دانم و فکر می‌کنم "بحث" گوهر اصیل آدمی فعلاً در این چوکات مارا به جایی نمی‌رساند.

درخاتمه یک قصه‌ی کوتاه از تجربه‌ام در هرات با فرهنگ موعظه و گفت و شنود برای شما می‌آورم که لااقل کمی امیدوارم به موضوع ارتباط داشته باشد.

در یکی از روزهای خزان سال ۲۰۰۸ میلادی که من در پوهنتون هرات استاد بودم، یک "بحث" یا بهتر بگویم موعظه درباره میلاد خلیفه اول اسلام، حضرت ابوبکر صدیق، در یکی از مساجد هرات برپا شده بود. در این "بحث" استادان فاکولته شرعیات راجع به سجایای اخلاقی ابوبکر صدیق سخن

رانی می کردند. از من هم دعوت شده بود که شرکت کنم و من با علاقه ی زیاد شرکت نمودم چون می خواستم به بینم که از زمانی که من شاگرد مکتب بودم تا حال چه تغییراتی به فرهنگ موعظه آمده است. در آن روز صحن مسجد کاملاً پر شده بود و لااقل ۵۰۰ نفر شرکت کرده بودند. بیشتر شان طالبان علم بودند. بعضی از آنها حتا با دستمال روی خود را پوشیده بودن که به نظرم غیر عادی می آمد. در این "بحث" یکی از علمای کرام گفت که حضرت ابوبکر صدیق هر چیزی که از ضیا و عقار داشت به اسلام داد! بعد ازینکه تمام شد، برخلاف انتظار، یکی از طالبان علم برخاست و گفت پرسشی دارد که باعث تعجب شد ولی استاد قبول نمود که سوالش را مطرح کند. او گفت "استاد! شما فرمودید که آن حضرت هرچه داشت فدای اسلام نمود. سئوال این است که آیا ما می توانیم بگوئیم که خدای ناکرده آنحضرت برای امرار معاش روزانه گدائی می کردند؟" این سئوال استاد را غافلگیر نمود و برای شاید یک دقیقه کمی اینطرف آنطرف نگاه کرد و گفت " آن حضرت از تقوای شان زندگی می کردند!" و دیگر به کسی وقت پرسش داده نشد. این هم برای من معلوم نشد که شکم گرسنه چگونه با تقوا سیر می شود. اگر این را استاد می گفت کمک بزرگی برای همه ای آنهایی که گرسنه اند و قادر نیستند غذائی بدست آورند کرده بود!